

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران - توفان

۱۱ دسمبر ۲۰۱۲

اقتصاد بدون سیاست کور است

سوسیالیسم خود به خود مستقر نمی شود

سوسیالیسم تخیلی که محصول ذهنیت انسان بود به تدریج در تکامل خود به صورت سوسیالیسم علمی در آمد. سوسیالیسم علمی برای نخستین بار تاریخ را به صورت علم در آورد. این سوسیالیسم علمی بود و هست که نشان می دهد رویدادهای تاریخی خود به خود و ابتداء به ساکن صورت نمی گیرند، بلکه دارای ریشه های عمیق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی هستند. برای شناخت علمی باید به عمق تحولات جامعه به نوع شیوه تولید و قدرتهای سیاسی حاکم و مبارزه مردم رجوع کرد.

در بیانیه حزب کمونیست می آید که تاریخ همه جوامع، تاریخ مبارزه طبقاتی است. به مفهوم دیگر این خلفها و توده ها هستند که تاریخ را می سازند و نه سلاطین و یا قهرمانان.

این یک اصل علمی است که مارکس و انگلس بدان دست یافتند و از آن تاریخ، این مشعل فروزان، راه کمونیستها را برای نیل به جامعه انسانی روشن می کند.

در این مبارزه آنچه مهم است مبارزه سیاسی است. البته تحولات اجتماعی ریشه در تحولات اقتصادی دارند، ولی مارکسیسم هرگز با مطلق کردن اثرکرد اقتصاد موافق نیست و این نوع شیوه برخورد را ضد علمی می داند. زیرا مطلق کردن نقش اقتصاد، نقش انسانها، نقش مبارزه طبقاتی در شکل سیاسی و یا تأثیر روبنا را بر زیر بنای جامعه نادیده گرفته، آن را به صفر رسانده و به آن جنبه تشریفاتی می دهد و آن را به یک امر ضد دیالکتیکی بدل می کند که در سیاست در خدمت ارتجاع قرار دارد.

اگر ما نقش اقتصاد را مطلق کنیم به بیماری جبرگرایی اقتصادی دچار می شویم که از آن به عنوان دترمینیسم اقتصادی سخن می گویند و به آن مفهوم است که به سبب قطعیت تحولات اقتصادی و نقش تعیین کنندگی نهائی آن، نیازی به مبارزه سیاسی نیست و انسانها باید بدون مبارزه و با روحیه انتظار و تسلیم سرنوشت شدن، خانه نشین شوند و بر تکامل و تحولات اقتصادی نظارت کنند و به آنها مانند تقدیر و سرنوشت از آسمان نازل شده برخورد نمایند، تا در اثر مرور زمان "سوسیالیسم" به خودی خود مستقر شود. بنابراین استقرار سوسیالیسم نیازی به مبارزه بیرحمانه طبقاتی که مملو از عقب نشینی، شکست و پیروزی است، ندارد. البته چنین سوسیالیسمی هرگز در دنیا مستقر نمی شود و تنها در مغز مخترعان خود ادامه حیات می دهد.

به این جهت مارکسیسم به نقش کار آگاهگرانه تکیه می کند و سوسیالیسم را به مثابه علم می داند، که باید به میان طبقه کارگر برده شود. طبقه کارگر به خودی خود سوسیالیست نمی شود و علم یاد نمی گیرد. دانش همیشه از بیرون به درون

طبقه کارگر می رود و به نیروی مادی بدل می شود. این نظریه مارکس در عین حال، ضد جریانهای اکونومیستی است که می خواهند با دست "توده کارگر" و بدون نقش عامل رهبری کننده و آگاهی بخش حزب طبقه کارگر، قدرت سیاسی را به دست آورده و جامعه را رهبری کنند. آنها عوامفریبانه "توده پرستی" و "کارگر پرستی" را تبلیغ می کنند تا زمان اسارت آنها را افزایش دهند و آنها را از راه درست مبارزه منحرف نمایند. این مبارزه در شکل دشمنی با **حزبیت** در میان جریانهای خرده بورژوازی خود را نمایان می سازد.

رهنمائی کی توانی

ای که ره را خود ندانی

انگلس در اثر ارزنده اش آنتی دورینگ می نویسد: "نیروهای فعال اجتماعی درست مانند نیروهای طبیعت عمل می کنند: سرکش، قهر آمیز و مخرب، البته تا زمانی که ما آنها را **نشناسیم**، آنوقت **تنها بستگی به ما دارد که آنها را تحت اراده خود در آوریم و از طریق آنها به هدف خود برسیم**. و این به خصوص در مورد نیروهای مولده عظیم امروزی کاملاً صادق است. مادامی که ما سرسختانه از **شناخت طبیعت** و خصلت نیروهای مولده سرباز زنیم- همچنانکه شیوه تولید سرمایه داری و مدافعتش در برابر این درک مقاومت می کنند- تا آن زمان این نیروها، **علی رغم ما** و علیه ما عمل می نمایند. و همانطور که مشروحاً توضیح دادیم ما را تحت سلطه خود در می آورند. اما اگر یک بار **طبیعت آنها شناخته** شود، می توانند در دست تولید کنندگان متحد از حالت حاکمان خبیث به **خدمتگزاران مطیع** تبدیل شوند...

بر پایه چنین برخوردی به نیروهای مولده امروزی یعنی برخورد بر پایه **شناخت طبیعت آنهاست** که یک **برنامه ریزی اجتماعاً تنظیم شده** که هم نیازهای عمومی و هم احتیاجات فردی را برآورده می کند، جایگزین هرج و مرج تولید می شود." (آنتی دورینگ چاپ فارسی صفحه ۲۷۲).

انگلس در صفحه ۲۸۶ می نویسد: "فقط جامعه ای که تنها مطابق یک **برنامه**، نیروهای مولده اش را به **نحو موزونی در ارتباط با یک دیگر قرار دهد** می تواند به صنعت امکان آن را دهد، تا خود را با چنان گستردگی در سطح تمام کشور مستقر سازد که کاملاً متناسب با تکاملش و همچنین متناسب با حفظ و تکمیل دیگر عوامل تولید باشد." (تکیه همه جا از توفان).

در این دو بازگویی از انگلس به روشنی اهمیت **شناخت، نیروی آگاهی و نقش انسان آگاه** در مقابل حرکت کور اقتصادی روشن است. انگلس به روشنی چه قبل از انقلاب سوسیالیستی و چه بعد از آن به نقش **برنامه ریزی انسانها**، به **نقش عامل آگاهی و شناخت** برای به زیر سلطه در آوردن هرج و مرج اقتصادی سرمایه داری و تحول آن به سمت سوسیالیسم تکیه می کند. بدون عامل آگاهی به مفهوم نقش انسانها و حزبیت، تحول اقتصادی به سوسیالیسم منجر نمی شود و این تحول از بن بست فروپاشی و تکرار پیمودن راه پر رنج و دردآلود مجدد سرمایه داری خارج نمی گردد. این سخن درستی است که یا سوسیالیسم پیروز می شود و یا بربریت حاکم می گردد. مارکسیسم هرگز نگفته است خانه نشین شوید تا سوسیالیسم مستقر شود. تسلط بربریت ناشی از تسلیم شدن به قانون کور اقتصاد و تمکین در مورد مطلقیت اقتصاد است، درحالی که سوسیالیسم، شناخت این قوانین و مهار کردن آنها، برای رهائی آنهاست. مارکس امکان پیروزی سوسیالیسم را منوط به مبارزه و موفقیت در این مبارزه کرده است و شکست در این مبارزه را، استقرار بربریت سرمایه داری می داند که به اضمحلال جامعه منجر می شود. این شرط در سخنان مارکس، همان قایل بودن تفاوت میان اهمیت دادن به نقش توده ها و عنصر آگاه سیاسی و سجده کردن در مقابل اقتصاد کور است. کسی که در مقابل اقتصاد سجده می کند و از آن بئی برای فرمانبری و پرستش ساخته است، همواره تسلیم عنصر خودبه خودی بوده و نافی نقش حزب طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی و ستایشگر خود روئی در جنبش کارگری است. این منحرفان همیشه

خود را در پشت "توده ها"، "طبقه کارگر"، "شوراها" و یا عبارات نفهمیده ای تحت عنوان "آزادی طبقه کارگر کار خود طبقه کارگر است" که با طنین "مرگ بر کمونیستها" به گوش می رسد، برای دشمنی با سوسیالیسم پنهان می کنند. کسی که این رابطه دیالکتیکی مارکسیستی را نفهمد، در عمل فقط دچار سردرگمی بوده و در عرصه سیاسی به تئوری های ارتجاعی متوسل می شود و در عمل با عبارت پردازی های چپروانه به جنبش کارگری خیانت می کند. هستند کسانی نظیر آنارکو سندیکالیستها، و یا پیروان نظریه سجده به جنبش خودبه خودی و دنباله روی از طبقه کارگر، که با مطلق کردن امر اقتصاد و محدود و عمده کردن تضاد تمام جوامع به تضاد کار و سرمایه، در تحلیل جوامع به نفی استقلال کشورها، به بهانه تعیین کننده بودن تحولات اقتصادی رسیده و آشفته فکری خویش را به همه سرایت می دهند. ارتجاع جهانی نیز به آنها میدان می دهد تا زمینه مبارزه را مسموم و آلوده کنند. این عده که همه مسایل اجتماعی را به ساده نگری صرف بدل کرده اند، حل همه مسایل را از طریق حل تضاد کار و سرمایه می بینند. البته اگر فرضاً تضاد کار و سرمایه به نفع عنصر کار در عرصه جهان حل شود، دنیا بهشت خواهد شد، ولی برای حل این تضاد باید مراحل گوناگونی را طی کرد. حل این تضاد بر متن جامعه ای پیچیده و متأثر از تضادهای متقابل صورت می گیرد. نمی توان از روی واقعیات و مراحل گوناگون تکامل پرید. مسائل را باید یک به یک و مرحله به مرحله حل کرد و به جلو گام برداشت. نمی شود واقعیت جهان را آنقدر پیچ و خم داد و نادیده گرفت تا در قالب تئوری های من در آوردی و ضد مارکسیستی لنینیستی بگنجد. چکهای بی محل کشیدن اگر ناشی از خرابکاری و سوء قصد در جنبش کمونیستی ایران نباشد، از بی خردی و نفهمی خرده بورژوائی ناشی می شود.

در ساده انگاری این عده همین بس که جامعه را به عنوان یک مجموعه در نظر نمی گیرند و همه بغرنجی ها و پیچیدگیهای اجتماعی را در قالب تنگ اقتصاد می چپانند. آنها فقط روابط کار و سرمایه را می بینند و از استثمار و مافوق سود سخن می رانند و با این کار تکلیف همه پدیده های اجتماعی را روشن می کنند. به همین جهت نیز هیچ برنامه ای برای مبارزه طبقاتی ندارند و نمی توانند نیز تدوین کنند. مبارزه طبقاتی برای آنها جنگ زرگری است و در تلاشند تا برای رهائی از سردرگمی خود در فرهنگ لغات عبارات توجیه گرانه برای تئوری های من در آوردی خویش پیدا کنند. زیرا کسی که استثمار نوین را به عنوان یک معضل جهانی انکار می کند و فکر می کند همه چیز را باید در محیط تنگ تضاد کار و سرمایه و استثمار سرمایه داری بچپاند، راهی باقی نمی ماند که تجاوز امپریالیستهای خونخوار و جنایتکار را به افغانستان، عراق، فلسطین، لیبیا، سوریه و حتی ایران تأیید کند. راهی نمی ماند که مبارزه با دین اسلام را جایگزین مبارزه با امپریالیسم گرداند و با لخت شدن برای هواداران نادانش، مشغولیات فکری بیآفریند و آنها را با این قبیل برنامه های "سکسی" سرگرم کند. پاره ای از این سازمانها که در اثر مبارزه حزب ما نمی توانند بر تجاوز امپریالیستها به ممالک مستقل سرپوش بگذارند و در حرف آن را برای فریب هوادارانشان محکوم می کنند، حاضر نیستند از شعار صحیح خواست "خروج بی قید و شرط تجاوزگران از عراق و افغانستان و فلسطین" و... حمایت کنند، زیرا حضور آنها را برای مبارزه با "اسلام سیاسی" در این ممالک مثبت ارزیابی می کنند. به این جهت محکوم کردن تجاوز امپریالیستی را باید با خواست خروج بی قید و شرط آنها و پرداخت غرامت به این کشورها تکمیل کرد، در غیر این صورت میدان را برای کسانی که کلاهبردار سیاسی هستند و حرف مفت می زنند و به کسی حساب پس نمی دهند باز گذارده ایم.

برنامه این اکونومیستهای "چپ" مبارزه با "دو قطب ارتجاع" است تا به زعم خودشان راه تسلط کار بر سرمایه را هموار کنند. با این فرمول سحر آمیز این دارو دسته ها، خیال خویش را از هر گونه تحلیل مشخص از شرایط مشخص راحت کرده اند. سردسته این دارو دسته، تئوری های ارتجاعی منصور حکمت است که متأسفانه از طرف سازمان فدائیان اقلیت و حزب مائوئیستها که نمی توانند با مغز خود بیندیشند، تکرار می شود. برای ما روشن نیست که چرا این

عده به حزب منصور حکمت نمی پیوندند؟ اختلافاتشان با تئوری های این حزب چیست؟ آیا نزاع بر سر ریاست طلبی اینقدر مهم است؟

این دارو دسته ها برای تطهیر امپریالیسم و نجات وی توصیف امپریالیسم را در چارچوب رابطه کار و سرمایه محصور می کنند و با این شگرد همه جا از استثمار امپریالیستی سخن می رانند تا استعمارگران نوین را تبرئه کنند و جبهه وسیع ضد امپریالیستی در جهان را نابود گردانند. آنها از در "چپ" وارد می شوند تا از وسعت مقاومت در مقابل استثمار بکاهند. برای آنها غارتگری و چپاول امپریالیستی اساساً مطرح نیست و از کنار این واقعیات فرار می کنند و به این جهت به زعم آنها در یک کشور اشغالی توسط امپریالیستها، تنها طبقه کارگر است که باید علیه اشغال مبارزه کند و سایر طبقات غیر پرولتری به عنوان جریانهای استثمارگر و "ارتجاعی" در یک طرف مبارزه دو قطب قرار داشته و در جبهه امپریالیست اند. این شعارهای ارتجاعی خلاف ظاهر عوامفریبانه اش، مترقی و چپ نیست، بلکه عمیقاً ارتجاعی و راست و نوکرمنشانه و تسلیم طلبانه است. این عناصر مردم را فرا می خوانند که تنها علیه استثمار مبارزه کنند و نه علیه استثمار نوین. آنها مدعی می شوند که استثمار نوین در دوران کنونی وجود ندارد و مانع از آن می شوند که جبهه وسیع مبارزه توده ها در مقابل امپریالیستها و استثمارگران نوین به وجود آید. آنها مرز روشن میان امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری را از مرحله رقابت آزاد سرمایه داری حذف می کنند و به شما القاء می نمایند که اگر ما تضاد بین کار و سرمایه را از بین ببریم، اشغالگری را هم از بین برده ایم. البته با این منطق می شود بسیار کلی تر سخن گفت که به علت عام و کلی بودن، به هر صورت "غلط" نیست، ولی با مارکسیسم سر سوزنی خویشاوندی پیدا نمی کند، از جمله این که اگر طبقات از بین بروند دنیا بهشت است و نه ما سرمایه دار داریم و نه امپریالیسم. با این منطق می توانیم به جای امپریالیسم، مفهوم عام سرمایه داری را قرار دهیم و به جای سرمایه داری، مفهوم کلی تر مبارزه طبقات را. مبارزه طبقات به سبب شامل بودنش مبارزه کار و سرمایه و امپریالیسم و فئودالیسم و برده داری و... را نیز در بر می گیرد. ولی این لفاظی ها چه ربطی به مبارزه مشخص طبقاتی دارد؟ این لفاظی ها برای فرار از سنگر و ترک جنگ طبقاتی در جبهه جنگ جهانی است.

البته این نوع تحلیل، تحلیل شعبده بازان سیاسی است که برای خارج کردن امپریالیسم از زیر ضربه به هر وسیله ای توسل می جویند. جناح راست آنها منکر پدیده امپریالیسم است و جناح "چپ" آنها تنها با "استثمار امپریالیستی" می رزمد، که ربطی به مارکسیسم لنینیسم ندارد.

این تئوری ارتجاعی در عمل نافی استقلال کشورهاست. آنها هیچ کشوری را در جهان مستقل نمی دانند. آنها مدعی اند که مفهومی به نام استقلال سیاسی وجود ندارد. برای آنها مفهومی به نام منافع ملی و یا میهنپرستی وجود ندارد. دلایل آنها همان جنبه تعیین کننده اقتصاد است که مرتب به آن توسل می جویند و آن را از عامل سیاست و نقش آگاه و شعور انسان جدا می کنند. اقتصاد آنها بدون انسانها و نیروهای مولده رشد می کند. اقتصاد آنها اقتصاد مجازی است و با شرایط مشخص مبارزه طبقاتی ربطی ندارد.

آنها روشنفکرانه مدعی می شوند، اقتصاد جهان در چنبره اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه داری از طریق نظام بانکی و سرمایه گذاریهای کلان گیر افتاده است و به این اعتبار هیچ کشوری در جهان نه مستقل است و نه استقلال سیاسی وجود دارد و نه مردم این کشورها باید برای رهایی ملی خود مبارزه کنند. برای این شعبده بازان تنها رهایی اقتصادی وجود دارد که آنها به مفهوم استقرار سوسیالیسم در مبارزه با سرمایه جهانی است که "استثمار امپریالیستی" را به همه جا گسترش داده است. دنیای آنها ساده است و بر دو شاخ گاو سرمایه داری جهانی شاخ کار و سرمایه استوار است. آنها هیچ مبارزه دیگری را به رسمیت نمی شناسند و لذا برای آن نیز برنامه ای ندارند و در ایران و در عرصه بین المللی همیشه در کنار امپریالیسم قرار داشته و دارند. آنها با خروج بی قید و شرط امپریالیستها از عراق و افغانستان

و لیبیا و سوریه و لبنان و فلسطین مخالفند. برای آنها امپریالیستها "مترقی" اند و به علت این "مدرنیسم" امپریالیستی که مدرنیسمش در قالب لخت شدن آزادانه و نمایش پیکرهای خود، بروز می کند، حضورشان در ممالک اشغالی بر خواست مردم این کشورها که مقاومت می کنند، مرجح اند. آنجا نیز که از استدلال باز می مانند، دست به دامان تئوری "به من چه و لش کن" می شوند و هوار می دهند که دعوای بین دو قطب ارتجاع به ما ربطی ندارد. البته این تئوری حمایت آشکار از امپریالیسم است تا حقوق همه کشورها و ملتها را به زیر پا بگذارد.

البته برای کمونیست ناهائی که مدعی اند کمونیستها و کارگران وطن ندارند راهی نمی ماند که در صورت تجاوز امپریالیستی دست روی دست بگذارند و از مقاومت دست بردارند. آنها از چیزی که ندارند، نمی توانند دفاع کنند.

آنها در مورد انقلاب ایران نیز دروغ می گویند. آنها مسأله استقلال ملی در ایران را در مبارزه با امپریالیسم، آنهم تنها برای استقرار حکومت سوسیالیستی تفسیر کرده، به رسمیت می شناسند. حزب مائوئیست حتی معتقد است که باید با استفاده از یک "فرصت مناسب" که تجاوز امپریالیستی در اختیار آنها می گذارد، تجاوز به ایران را تأیید کرد و همراه با امپریالیستها و صهیونیستها جبهه مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را تقویت نمود و به ایران حمله کرد و رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون نمود و پس از اشغال ایران توسط قوای اشغالگر که نقش متحد موقت را به عهده داشته اند، آنوقت یک تته با کسب قدرت سیاسی (چگونه؟- توفان) و استقرار رژیم سوسیالیستی، اشغالگران میلیونی امپریالیستی را از ایران اخراج خواهند کرد. به زعم آنها استقلال ایران به مفهوم درک ناقص آنها، تنها پس از کسب قدرت سیاسی و استقرار سوسیالیسم، در شرایط حضور میلیونی همه امپریالیستهای جهان و صهیونیستها و ارتجاع ترک و عرب منطقه قابل دسترسی و قابل دفاع و عملی است!!!!؟.

فقط می شود مخبط بود تا چنین تئوری های شگفت انگیز خلق کرد و به خورد مردم و هوادارانشان داد. و باید مخبط تر بود تا به عنوان عضو این سازمانها این خزعبلات را پذیرفت و صدای اعتراض بلند نکرد. امپریالیستهای که رژیم جمهوری اسلامی را تحمل نمی کنند، چگونه می توانند حکومت سوسیالیستی فرضی در ایران به رهبری مائوئیستهای "مارکسیست لنینیست" را که بیشتر مائوئیسم مالیخولیائی است، تحمل کنند؟ اگر مائوئیستها و یا پیروان منصور حکمت و همه دارو دسته های نظیر آنها تنها مبارزه با امپریالیسم را در متن مبارزه تضاد کار و سرمایه مجاز می دانند، آنوقت باید اعتراف کنند که بی برنامه اند و به پایان خط رسیده اند، زیرا امپریالیستی که حکومتهای ایران، عراق، سوریه، لیبیا، افغانستان، فلسطین، لبنان و ایران را تحمل نمی کند و به این کشورها لشکر کشی می کند و آنها را تسخیر و اشغال می کند، چگونه حکومت این دارو دسته ها را در ایران تحمل خواهد کرد. کسانی که بر تجاوز امپریالیستی مهر تأیید می زنند، در فردای تجاوز آنها به "ایران سوسیالیستی" نمی توانند از مردم جهان انتظار کمک داشته و تعرض به حقوق کشورها و ملتها را محکوم کنند. کسانی که حق تعیین سرنوشت ملتها به دست خویش را به رسمیت نمی شناسند و مدعی اند فلسطینی ها حق تعیین سرنوشت را تا زمانی که تحت تأثیر جنبش حماس هستند، ندارند، و یا این که مبارزه آنها در چهارچوب مبارزه کار و سرمایه صورت نمی گیرد، و یا این که هنوز طبقه کارگر فلسطین رهبری مبارزات را برای استقرار سوسیالیسم در فلسطین کسب نکرده است، چگونه قادرند از حق تعیین سرنوشت ملت ایران حمایت کنند و خواهان آن باشند؟

سازمان اقلیت در ارگان خویش شماره ۶۲۵ صفحه ۷ می نویسد: "در دنیای کنونی هیچ مبارزه ای علیه امپریالیسم نمی تواند از مبارزه علیه سرمایه داری و برای سرنگونی بورژوازی جدا باشد..." و یا در جای دیگر "که مبارزه علیه امپریالیسم را از مبارزه علیه سرمایه و سرنگونی بورژوازی جدا نمی داند..." (تکیه از توفان). این تئوری های ارتجاعی منصور حکمتی تأیید تجاوز امپریالیستها و نفی مبارزه خلقها و دولتهای مستقل جهان در مقابل تجاوز است. سازمان (اقلیت) به اعتراف خودش تنها از مبارزه ای پشتیبانی می کند که تحت رهبری کمونیستها برای استقرار

سوسیالیسم باشد و مبارزاتی که رهبری طبقه کارگر در آن تضمین نشده است و یا کمونیستها در آن کشورهای مفروض نیروی مطرحی نیستند، تا توان کسب رهبری برای استقرار سوسیالیسم را داشته باشند، مبارزه آنها عملاً ارتجاعی و نزاع بین دو قطب ارتجاعی است!! سازمان اقلیت و سایر سازمانهای نظیر، اعتقادی به مبارزه خلقهای جهان علیه امپریالیسم ندارند و به همین جهت عملاً به مثابه همدست بالفعل امپریالیسم با شعارهای "چپ" عمل می کنند. البته منصور حکمت یکی از این قطبهای ارتجاعی را "اسلام سیاسی" نامیده است و سایر سازمانها در واقع پیروان وی هستند، ولی معلوم نیست که اگر حوادث جهان طوری بگذرد که امپریالیستها مجبور شوند به اشغال گرجستان و یا ارمنستان مسیحی و سرکوب خلق ارمنستان و یا گرجستان پردازند، تکلیف این تئوری های ارتجاعی چه می شود؟ آیا هنوز هم باید با اسلحه تضاد کار و سرمایه و استثمار امپریالیستی به جنگ امپریالیستها رفت؟ هنوز هم باید این تئوری های امپریالیستی و تجاوزکارانه و جنایتکارانه ضد بشری را با روپوش "اسلام سیاسی" به خورد مردم داد. آنوقت باید پرسید از کی تا به حال گرجی ها و ارمنه مسلمان شده اند.

حزب کار ایران (توفان) به شدت از این انحراف خطرناک و ضد کمونیستی که در میان پاره ای تشکلهای مدعی کمونیست رخنه کرده است، نگران است. زیرا این جریانها خود را از صف نیروهای انقلابی در ایران خارج می کنند و به همدست امپریالیستها در تمام زمینه ها بدل می شوند. برگزاری ایران تریبونال امپریالیستی و کمک گرفتن های مالی از محافل امپریالیستی در یک معامله سیاسی که حق السکوت در مقابل جنایات ضد بشری امپریالیستها و صهیونیستها در جهان است، نمونه های خوبی نیستند. عدم شرکت در جنبشهای ضد جنگ و ضد تحریم و تخریب در این جنبشها نشانه های خوبی نیستند. خوب است که این نیروها از راه رفته بازگردند، کمک مالی گرفتن از امپریالیسم و صهیونیسم را محکوم کرده و آن را خیانت به خلق ایران، خلقهای جهان و طبقه کارگر بدانند و نام همه کسانی را که کمک مالی چه علنی و چه مخفی، چه مستقیم و چه غیر مستقیم با کلاه شرعی گرفته اند، برملا و محکوم نمایند، تا روشن شود از آخور امپریالیستها خوردن، نشانه خودفروختگی و خیانت ملی و طبقاتی است. کسانی که با کلاه شرعی پول می گیرند، نمی توانند مبارز ضد امپریالیست باشند. شعارهای "ضد امپریالیستی" آنها همان چک بی محل است که شرایط کنونی هنوز طوری نیست که مهمل بودن آنها را در عمل به اثبات برساند. سیر حوادث گواه ادعای ماست. همین که این دارو دسته ها سعی می کنند نیروهای ضد امپریالیست و کمونیستهای واقعی را با شیوه ارباب و افتراء بترسانند، نشانه ضعف تئوریک آنها می باشد. جبهه سومی که این عده در شرایط تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران طرح کردند در حقیقت ایجاد جبهه ای برای همدستی با امپریالیستها می باشد. کمونیستهای ایران در کنار مردم ایران در مقابل امپریالیستها خواهند ایستاد و در صورت تجاوز امپریالیستی- صهیونیستی فقط دو جبهه، جبهه مقاومت در مقابل استعمارگران خونخوار متجاوز و جبهه مقاومت مردم ایران به ضد اشغالگران وجود دارد. جبهه ای موهومی در این وسط وجود ندارد. خط میانه ای نمی تواند مانند موجودی ذوحیاتین زیست نماید. این جبهه موهومی جبهه شرمگین همدستی با امپریالیستهاست. می بینید که تا چه حد می توان سقوط کرد! ولی حزب کار ایران (توفان) با تشدید مبارزه ایدئولوژیک دست همه همدستان امپریالیستها را رو می کند تا روند تصفیه در درون آنها صورت گیرد و سره از ناسره روشن شود. دست حقوق بگیران رو می شود و گمراهان فرصت دارند در نظریات خویش تجدید نظر کنند.

بر گرفته از توفان شماره ۱۵۳ آذر ماه ۱۳۹۱، دسامبر سال ۲۰۱۲، ارگان مرکزی حزب کار ایران

www.toufan.org

صفحه حزب کار ایران (توفان) در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی (ایمیل).